



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

جُرمی ندارم بیش ازین، کز دل هوادارم تو را  
از زعفرانِ رویِ من رو می‌بگردانی چرا؟

یا این دلِ خونخواره<sup>(۱)</sup> را لطف و مراعاتی بکن  
یا قوَّتِ صبرش بده در یَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ\*

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شُکرِ نِعَم  
بی شمعِ رویِ تو نَتَان<sup>(۲)</sup> دیدن مرین دو راه را

هر گه بگردانی تو رو، آبی ندارد هیچ جو  
کی ذرّه‌ها پیدا شود بی شَعَشَعَه<sup>(۳)</sup> شمس الضّحی؟

بی باده تو کی فتد در مغز<sup>(۴)</sup> نغزان مستیی؟  
بی عصمت<sup>(۵)</sup> تو کی رود شیطان به لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ؟<sup>(۶)</sup>

نی قرص<sup>(۷)</sup> سازد قرصیی، مَطْبُوخ<sup>(۸)</sup> هم مطبوخی  
تا درنیندازی کفی ز اهلِیله<sup>(۹)</sup> خود در دوا

امرت نغرّد کی رَوَد خورشید در برجِ اسد<sup>(۱۰)</sup>؟  
بی تو کجا جُنُبَد رگی در دست و پایِ پارسا؟

در مرگ هشیاری نهی، در خواب بیداری نهی  
در سنگ سقّایی نهی\*\* در برقِ میرنده وفا

سیلِ سیاهِ شبِ بَرَدِ هر جا که عقلست و خرد  
زان سیلشان کی وا خرد جز مشتری هَلْ اَتی\*\*\*؟

ای جانِ جانِ جزو و کُل، وی حُلّه بخش<sup>(۱۱)</sup> باغ و کُل  
وی کوفته هر سو دُهل، کای جانِ حیران، الصّلا

هر کس فریباند مرا تا عَشْر<sup>(۱۲)</sup> بستاند مرا  
اَنکِم<sup>(۱۳)</sup> دهد فهمِ بیا، گوید که پیشِ من بیا

زان سو که فهمت می‌رسد، باید که فهم آن سو رَوَد  
اَنکِت<sup>(۱۴)</sup> دهد طالَ بَقَا<sup>(۱۵)</sup> او را سزد طالَ بَقَا

هم او که دلتنگت کند، سرسبز و کُل رنگت کند  
هم اوت آرد در دعا، هم او دهد مزدِ دعا

هم ری و بی و نون را کردست مقرون با الف<sup>(۱۶)</sup>  
در باد دم اندر دهن، تا خوش بگویی رَبَّنَا

لَبَّیکَ<sup>(۱۷)</sup> لبَّیکَ ای کَرَم، سودای<sup>(۱۸)</sup> تست اندر سَرَم  
ز آبِ تو چرخِ می‌زنم مانند چرخِ آسیا

هرگز نداند آسیا مقصودِ گردشهایِ خود  
کاستونِ قُوتِ ماست او، یا کسب و کارِ نانبا<sup>(۱۹)</sup>

آبیش گردان می‌کند، او نیز چرخ می‌زند  
حق آب را بسته کند، او هم نمی‌جنبد ز جا

خامش که این گفتارِ ما می‌پرد از اسرارِ ما  
تا گوید او که گفتِ او هرگز بنماید قفا<sup>(۲۰)</sup>

### \* قرآن کریم، سوره ابراهیم(۱۴)، آیه ۲۷

« يَثْبُتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ  
الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ »

« خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد استوارشان در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد.  
و ظالمان را گمراه می‌سازد و هر چه خواهد همان می‌کند. »

### \*\* قرآن کریم، سوره بقره(۲)، آیه ۶۰

« وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا  
عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي  
الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ »

« و به یاد آرید آنگاه را که موسی برای قوم خود آب خواست. گفتیم: عصایت را بر آن سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن بگشاد. هر گروهی آبشخور خود را بدانست. از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد سرکشی مکنید.»

### \*\*\* ۱ قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۱، ۲، ۳

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا (۱)

آیا بر انسان زمانی از روزگار پیش نیامد که او چیزی قابل ذکر نبود؟

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۲)

ما آدمی را از نطفه‌ای آمیخته بیافریده‌ایم، تا او را امتحان کنیم. و شنوا و بینایش ساخته‌ایم.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (۳)

راه را به او نشان داده‌ایم. یا سپاسگزار باشد یا ناسپاس

### \*\*\* ۲ قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۱

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ ...

خدا همانیدگی (جان ذهنی و مال همانیده) مؤمنان را به بهای بهشت از آنان  
خریده است...

« انکار فلسفی بر قرائتِ **إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا** »

**قرآن کریم، سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰**

« **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ** »

« بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟  
بگو اگر گردد آبتان در زمین نهران، که رساندتان به آب روان؟ »

**مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۳۳**

مُقریبی<sup>(۲۱)</sup> می‌خواند از روی کتاب  
ماؤکم غوراً<sup>(۲۲)</sup>، ز چشمه بندم آب

آب را در غورها پنهان کنم  
چشمه‌ها را خشک و خشکستان کنم

آب را در چشمه کی آرد دگر  
جز من بی مثل با فضل و خطر؟

فلسفی منطقی مُستَهان<sup>(۲۳)</sup>  
می‌گذشت از سوی مکتب آن زمان

چون که بشنید آیت او از ناپسند  
گفت: آریم آب را ما با کُند<sup>(۲۴)</sup>

ما به زخمِ بیل و تیزی تَبَر  
آب را آریم از پستی زَبَر<sup>(۲۵)</sup>

شب بخفت و دید او یک شیرمرد  
زد طَبانچه<sup>(۲۶)</sup>، هر دو چشمش کور کرد

گفت: زین دو چشمه چشم، ای شقی<sup>(۲۷)</sup>  
با تبر نوری بر آر، ار صادقی

روز بر جست و دو چشم کور دید  
نورِ فایض<sup>(۲۸)</sup> از دو چشمش ناپدید

گر بنالیدی و مُستَغْفِر<sup>(۲۹)</sup> شدی  
نور رفته از کَرَم، ظاهر شدی

لیکِ اسْتِغْفار هم در دست نیست  
ذوقِ توبه نُقْلِ هر سرمست نیست

زشتی اعمال و شومی جُحود  
راه توبه بر دل او بسته بود

دل بسختی همچو روی سنگ گشت  
چون شکافد توبه آن را بَهرِ گشت

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۱۸

گر قضا انداخت ما را در عذاب  
کی رود آن خو و طبع مُستطاب؟<sup>(۳۰)</sup>

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

گر قضا پوشد سیه، همچون شَبَت  
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

گر قضا صد بار، قصد جان کند  
هم قضا جانت دهد، درمان کند

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۱۹

حاکم است و یَفْعَلُ اللهُ ما یَشا  
او ز عینِ درد انگیزد دوا

زیرا حق تعالی حاکم و فرمانروای جهان است و او هر چه خواهد همان کند.  
چنانکه از ذات درد و مرض، دوا و درمان می آفریند.

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

فعلِ توست این غُصه‌های دَم به دَم  
این بُود معنی قَدْ جَفَّ الْقَلَم

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳۶

چونکه غم بینی، تو استغفار کن  
غم به امرِ خالق آمد، کار کن

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵

شکرِ نعمت، خوشتر از نعمت بُود  
شُکرباره<sup>(۳۱)</sup> کی سوی نعمت رود؟

شکر، جانِ نعمت و نعمت چو پوست  
ز آنکه شکر آرد تو را تا کوی دوست

نعمت آرد غفلت و شکر **انتباه**<sup>(۳۲)</sup>  
صیدِ نعمت کن به دامِ شکرِ شاه



## قرآن کریم، سوره الشمس (۹۱)، آیه ۱

« وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا »

« سوگند به آفتاب و روشنی‌اشبه هنگام چاشت »

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۲

گه چنین بنماید و گه ضدّ این  
جز که حیرانی نباشد کارِ دین

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۶

میوه شیرین نهان در شاخ و برگ  
زندگی جاودان در زیرِ مرگ

## مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۳۵

بس عجب در خواب، روشن می‌شود  
دل درونِ خواب، رُوژن می‌شود

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۴

جانِ جان، چو واگشد پا را زِ جان  
جان چنان گردد که بی‌جان تَن، بدان

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۷۷

دیده و دل هست بَيْنِ اِصْبَعَيْنِ\*<sup>(۳۳)</sup>  
چون قلم در دستِ کاتبِ ای حسین

ای حسین، چشم و قلب میان دو انگشت پروردگار است، همان گونه که قلم در دست نویسنده است.

اِصْبَعِ لطف ست و قهر و در میان  
کَلکِ<sup>(۳۴)</sup> دل، با قَبْضِ<sup>(۳۵)</sup> و بَسْطِ<sup>(۳۶)</sup> زین بَنانِ<sup>(۳۷)</sup>

ای قلم بنگر گر اِجالیستی<sup>(۳۸)</sup>  
که میان اِصْبَعَيْنِ کیستی؟

### \*حدیث

« اِنَّ قُلُوْبَ بَنِي اَدَمَ كُلِّهَا بَيْنَ اِصْبَعَيْنِ مِنْ اَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ. »

« همانا دل های آدمیزادگان میان دو انگشت خداوند است. و او هر طور خواهد دگرگونش می سازد.»

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۴

رحمتی، بی‌علتی، بی‌خدمتی  
آید از دریا، مبارک ساعتی

الله الله، گردِ دریا بار (۳۹) گرد  
گرچه باشند اهلِ دریا بار زرد

تا که آید لطفِ بخشایشگری  
سرخ گردد رویِ زرد از گوهری

زردیِ رو بهترینِ رنگِ هاست  
زآنکه اندر انتظارِ آن لقاست

لیک سرخی بر رخی کآن لامِع (۴۰) است  
بهرِ آن آمد که جانش قانع ست

که طَمَعِ لاغر کند، زرد و ذلیل  
نیست او از علّتِ ابدان (۴۱) علیل

چون ببیند رویِ زردِ بی سَقَم<sup>(۴۲)</sup>  
خیره گردد عقلِ جالینوس هم

چون طمع بستى تو در انوارِ هُو  
مُصطفی گوید که ذَلَّتْ نَفْسُهُ

هر گاه تو در انوار الهی طمع بستى، يعنى شيفته تجليات الهی  
شدی، حضرت مصطفی فرماید: نفسش خوار شده است.

نورِ بی‌سایه لطیف و عالی است  
آن مُشَبَّک<sup>(۴۳)</sup> سایهٔ غربالی است

عاشقان، عریان همی خواهند تن  
پیش عینان<sup>(۴۴)</sup> چه جامه چه بدن

روزهداران را بود آن نان و خوان  
خرمگس را چه ابا<sup>(۴۵)</sup> چه دیگران<sup>(۴۶)</sup>

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴

گفت حق که بندگانِ جفتِ عَوْن  
بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْن<sup>(۴۷)</sup>\*

« حق تعالی فرموده است: بندگانی که مشمول یاری و عنایت حق قرار گرفته اند، در روی زمین به آهستگی و فروتنی، (تسلیم و فضا گشایی)، گام بر می دارند.»

پا برهنه چون رود در خارزار؟  
جز به وقفه و فِکرت (۴۸) و پرهیزگار

این قضا می‌گفت، لیکن گوششان  
بسته بود اندر حجابِ جوششان

چشم‌ها و گوش‌ها را بسته‌اند  
جز مر آنها را که از خود رسته‌اند

جز عنایت که گشاید چشم را؟  
جز محبت که نشاند خشم را؟

جهد بی توفیق خود کس را مباد  
در جهان، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالسَّادِّادِ (۴۹)

« الهی که در این جهان، کسی گرفتار تلاش بیهوده (کار بی مزد یا کوشش بدون موفقیت) نشود. خداوند به راستی و درستی دانایتر است.»

## \* قرآن کریم، سوره فرقان(۲۵)، آیه ۶۳

« وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا »

« بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند.»

« و بندگان خاص خدا آنان اند که در روی زمین با تسلیم و فضا گشایی و با خرد ورزی زندگی می‌کنند. و اگر به ایشان خطاب کنند: «نادان»، ایشان در مقابل آن فضا گشایی می‌کنند و سخنی خوب و بایسته می‌گویند.»

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۸۲

شکر آن نعمت که تان آزاد کرد  
نعمت حق را ببايد یاد کرد

چند اندر رنج ها و در بلا  
گفتی: از دامم رها ده ای خدا؟

تا چنین خدمت کنم، احسان کنم  
خاک اندر دیده شیطان زخم

## قرآن کریم، سوره عنکبوت(۲۹)، آیه ۶۵

« فَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ »

« چون به کشتی نشستند خدا را با اخلاص در دین او خواندند و چون نجاتشان داد و به خشکی آورد، شرک آوردند. »

## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۶۹

آمدن پیامبران از حق به نصیحتِ اهلِ سبا

سیزده پیغمبر آنجا آمدند  
گمراهان را جمله رهبر می‌شدند

که هله (۵۰) نعمت فزون شد، شکر کو؟  
مرکبِ شکر از بخسپدِ حرکوا (۵۱)

آن پیامبران به مردم سبا گفتند: ای قوم، براستی نعمت‌های شما فراوان شده است. پس کو شکرگزاریتان؟ هرگاه مرکوبِ شکر و سپاس خوابید باید آن را به حرکت در آورید.

شکرِ منعم (۵۲) واجب آید در خرد  
ورنه، بگشاید در خشم ابد

هین کرم بینید و، این خود کس کند  
کز چنین نعمت به شُکری بس کند؟

سَر ببخشد، شُکر خواهد سجده‌ای  
پا ببخشد، شُکر خواهد قَعده‌ای

قوم گفته: شُکر ما را برد غول<sup>(۵۳)</sup>  
ما شدیم از شکر و از نعمت مَلول<sup>(۵۴)</sup>

(۱) خونخواره: غم و غُصّه خور

(۲) نَتَان: نتوان

(۳) شَعَشَعَه: درخشش

(۴) نَعَز: هر چیز عجیب و بدیع که دیدنش خوشایند باشد. خوب، نیکو.

(۵) عصمت: پاکی، قدرت پاک ماندن

(۶) لا حَوْلَ: لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ: نیرو و قدرتی نیست مگر خدا را

(۷) قرص: دوایی که بکوبند و خمیر کنند و به شکل گویهای خُرَد سازند.

(۸) مَطْبُوخ: دارویی که بجوشانند و شیره آن را به بیمار دهند. جوشانده.

(۹) اهلیله: هلیله، گیاهی طبّی است برای دردهای شکم.

(۱۰) اسد: اسد پنجمین برج، خانه خورشید، قوسی ۳۰ درجه از دائرةالبروج است.

این برج خط سیر خورشید در مرداد ماه به مدت ۳۱ روز و ۰۷ ساعت و ۰۶ دقیقه است.

(۱۱) حُلّه بخش: بخشنده جامه و پارچه ابریشمین رنگارنگ، زیوربخش.

(۱۲) عَشْر: یک دهم

(۱۳) اَنکَم: آن که مرا

(۱۴) اَنکِت: آن که تو را

(۱۵) طَال بَقَا: یعنی عمرش دراز باد. آنکه تو را عمر دراز می بخشد.

(۱۶) ری و بی و نون و الف: رَبَّنَا

(۱۷) لَبَّيْک: قبول می کنم، امر تو را اطاعت میکنم.

(۱۸) سودا: خیال، هوی و هوس

(۱۹) نانبا: نانوا

(۲۰) قَفَا نمودن: روی گردانیدن، پشت کردن



- (۲۱) مُقْرَى: خواننده و تعلیم دهنده قرآن
- (۲۲) غُور: قعر، گودی، ته چیزی
- (۲۳) مُسْتَهَانَ: خوار، ذلیل، بی قدر
- (۲۴) كُنْدَ: کنگ
- (۲۵) زَبْرًا: بالا
- (۲۶) طَبَانِجَه: سیلی، چک
- (۲۷) شَقَى: بدبخت
- (۲۸) فَايِضٌ: فیض‌دهنده، فیض‌رسان
- (۲۹) مُسْتَغْفِرٌ: کسی که استغفار می‌کند، آمرزش‌خواهنده
- (۳۰) مُسْتَطَابٌ: پاک و پاکیزه
- (۳۱) شُكْرِبَارَه: آنکه بسیار شکر می‌کند و عاشق شکر است.
- (۳۲) اِنْتِبَاهٌ: بیداری، آگاهی
- (۳۳) اِصْبَعَيْنِ: دو انگشت
- (۳۴) كَلَمٌ: کلم
- (۳۵) قَبِضٌ: گرفتن، گرفتگی
- (۳۶) بَسَطٌ: وسعت، فراخی، گستردن
- (۳۷) بَنَانٌ: انگشت، سرانگشت
- (۳۸) اِجْلَالٌ: بزرگ و محترم شمردن، شکوه و جلال
- (۳۹) دَرِيَابَارٌ: کنار دریا، ساحل دریا
- (۴۰) لَامِعٌ: درخشان، درخشنده، تابان
- (۴۱) اَبْدَانٌ: جمع بدن، تن‌ها
- (۴۲) سَقَمٌ: بیماری
- (۴۳) مُشَبَّكٌ: دارای شبکه، سوراخ سوراخ
- (۴۴) عَيْنٌ: مردی که دچار ناتوانی جنسی باشد.
- (۴۵) اَبَا: آش
- (۴۶) دِيگِدَانٌ: جای گذاشتن دیگ
- (۴۷) هَوْنٌ: نرمی و آسانی
- (۴۸) فِكْرَتٌ: اندیشه
- (۴۹) سَدَادٌ: راستی و درستی
- (۵۰) هَلَهٌ: حرف تنبیه، هلا، براستی
- (۵۱) حَرَكُوْا: به حرکت درآوردید.
- (۵۲) مُنْعِمٌ: نعمت‌دهنده، احسان‌کننده
- (۵۳) غَوْلٌ: در اینجا مطلق راهزن است.
- (۵۴) مَلُولٌ: افسرده، اندوهگین، دلتنگ